

توسعه به مثابه یک امر فرهنگی؛

بازخوانی انتقادی رویکرد توسعه‌ای ضیاءالدین سردار

یحیی بوذری نژاد*، مسلم طاهری کل کشوندی**

چکیده

پژوهش حاضر درصدد بازخوانی رویکردی در توسعه‌اندیشی است که توسعه را به مثابه یک امر فرهنگی تلقی می‌نماید؛ در این میان به بازخوانی انتقادی رویکرد «توسعه‌ای» ضیاءالدین سردار پرداخته می‌شود که چنین تلقی‌ای را از توسعه دارد. برای این مهم، با روش اسنادی به داده‌های مورد نیاز دست یافته و با رویکردی توصیفی-تحلیلی به بازخوانی انتقادی آراء او در این زمینه پرداخته شده است. ابتدا نگاه سردار به توسعه، تطور آن، نسبت توسعه با مقولات دیگری چون جهانی‌شدن، توسعه و رشته‌های دانشگاهی در دوره معاصر، بازنگری در امر توسعه و نسبت فرایند اسلامی‌سازی در کشورهای مسلمان با آن را مورد تأمل قرار داده، سپس به نقد و بررسی آراء وی در این زمینه خواهیم پرداخت. مهم‌ترین یافته این پژوهش آن است که نزد سردار، «توسعه» به مثابه یک امر فرهنگی است که تاکنون وجهه‌ای «منفی» داشته است که غرب به وسیله آن، آینده فرهنگ‌های غیرغربی را تحت استعمار خود در آورده و بر آنها مسلط شده است. لذا در این رویکرد، اساساً بازخوانی امر توسعه در فرهنگ‌های غیرغربی به معنای توجیه کاستی‌های این پروژه برای کاراً نشان دادن چنین مقوله‌ای در کشورهای غیرغربی است و سردار شکل‌گیری رشته‌های دانشگاهی در عرصه‌های انسانی را بازیگران فرایند توجیه و ترغیب الگوی غربی توسعه می‌داند که اسلامی‌سازی دانش از سوی سردار نیز در چنین فضایی فهم شده است.

کلیدواژه‌ها: توسعه، استعمار، آینده، اسلامی‌سازی دانش، چند تمدنی، ضیاءالدین سردار.

*** عضو هیئت علمی و دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. Y_bouzarinejad@ut.ac.ir
*** دانشجوی دکتری دانش اجتماعی مسلمین دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. muslimtaheri@ut.ac.ir
دریافت: ۹۷/۴/۳۰ تأیید: ۹۷/۶/۲۰

مقدمه

«توسعه» پدیده‌ای است که در جوامع مختلف انسانی مبتنی بر ظرفیت‌های معرفتی خاصی هدایت شده است. اصول معرفتی مدرنیته، تاکنون برای دیگر منابع هدایت‌گر توسعه نظیر معرفت‌های موجود در فرهنگ‌های غیرمدرن مجالی نداده است. با این وصف، چالش‌های نظری مدرنیته نیز تناقضات درونی‌ای را برای خود این پدیده به بار آورده است؛ تا جایی که برخی از متفکران غربی معتقدند ایده «غرب» از انسجام درونی روبه‌رشد اروپا و مناسبات متغیر آن با جوامع غیرغربی شکل گرفته است (هال، ۱۳۸۶: ۶۱). در این تلقی از توسعه، این فرایند هویت‌یابی و دیگری‌سازی منجر به ایجاد پدیده‌ای دیگر به نام «استعمار» شد که مطالعات علوم انسانی و اجتماعی را تحت تأثیر خود قرار داده است. مطالعات پسااستعماری را می‌توان تلاش‌های معکوس متفکرانی از کشورهای غیرغربی برای رهایی از سلطه معرفتی غرب در هدایت امر توسعه دانست؛ این جریان، درصدد تأمل بر چیستی، چرایی و چگونگی تأثیرات پدیده غربی‌شدن و استعمار در فرهنگ‌های غربی و غیرغربی است؛ ضیاءالدین سردار با تلفیق مطالعات و یافته‌های مربوط به حوزه پسااستعمار، مطالعات فرهنگی و آینده‌پژوهی، مدعی است که در حال حاضر «آینده»^۱ از سوی غرب، استعمار شده است.

وی در پاسخ به سؤال گایتری/اسپیواک^۱ که پرسیده بود «آیا شخص استعمار شده می‌تواند سخن بگوید؟» (spivak, 1990: 271-313) معتقد است، مشارکت در ساختن آینده به مثابه یک قلمرو اشغالی از سوی غرب، به چالشی اساسی تبدیل شده است که آزادی مشارکت در آن برای مردم غیرغربی چالش برانگیزتر شده است (sardar, 2003). اگرچه تفکر در مورد آینده تمدن انسانی به صورت یک «مسئله» در آمده و حیطه مطالعاتی خطیری شده است، اما احتمال رسیدن به پیش‌بینی‌های اشتباه فردی در ترسیم روندهای پیش روی در آینده جمعی بسیار زیاد شده است، با این وصف، امروزه تأمل در آینده‌پژوهی به کسب و کار بزرگی تبدیل شده است.

از نگاه سردار، پیش‌بینی آینده در حال حاضر به معنی کمی بیش از پیش‌بینی آینده درآمده است و پیش‌بینی یکی از ابزارهای عمده‌ای است که آینده به وسیله آن مستعمره می‌شود. مهم نیست که چقدر تکنیک‌های پیش‌بینی آینده پیچیده شده‌اند - و البته آنها امروزه بیشتر و بیشتر تصفیه شده و پیچیده شده‌اند - پیش‌بینی به سادگی با طرح‌ریزی و پروژه‌بندی بخشی از گذشته انتخاب شده و با تصمیم‌گیری برای حال حاضر، بر روی یک آینده خطی به پایان می‌رسد (sardar, 2003).

علی‌رغم نقص‌های متعدد، وعده‌های غیرقابل اجرا و نابجا، خوش‌بینی در مورد توانایی تکنولوژی در آینده‌ای انسانی و انعطاف‌پذیری آن، این تکنولوژی

۱ . G. spivak

است که در پیشبرد ایده آینده‌پژوهی مسلط شده است؛ اما آینده، چیزی بیش از تحول جامعه توسط تکنولوژی‌های جدید غربی است. سردار مدعی است که ما دائماً از طریق این پیام، از چندین جهت مختلف بمباران می‌شویم. تبلیغات در تلویزیون و رادیو، روزنامه‌ها و مجلات، برای مدل‌های جدید رایانه‌ها، اتومبیل‌ها، تلفن‌های همراه، کالاهای مصرفی دیجیتال و کالاهای مصرفی سبب شده است که همه ما در حال جستجوی بازتاب اینکه چگونه فناوری‌های جدید نه تنها محیط اجتماعی و فرهنگی ما را تغییر خواهد داد، بلکه بسیاری از ایده‌هایی که انسان چیست را نیز تحت شعاع قرار داده است، هستیم.

سردار بررسی ماده سازنده پیام‌هایی که توسط برنامه‌های پخش ماهواره‌ای در سرتاسر آسیا پخش می‌شود را امری ضروری می‌داند؛ اینکه این برنامه‌ها چه چیزی را ظاهر می‌کنند بسیار کلیدی است، تبلیغاتی که به شدت متکی بر جذابیت‌های بصری و آموزشی هستند که در آن کارشناسان غربی در آن، پیام تکنولوژی را به عنوان پتانسیل خلاقانه آینده تکرار می‌کنند و همچون خوراک فکری به خورد دیگران غیرغربی می‌دهند.

ترویج دسترسی‌های جهانی در همه جا، ترویج عبور از عصر صنعتی به عصر اطلاعات، از اقتصادهای ملی به یک اقتصاد جهانی، از دموکراسی نمایندگی به دموکراسی مشارکتی که از نظر سردار البته جای تردید است که کجای زمین می‌توان حتی یک دموکراسی مشارکتی پیدا کرد؟ و از منطق دو هسته‌ای به منطق چندگانه. آینده را به این ترتیب برای همه ایده‌آل نشان می‌دهند. در همین زمینه، لاتوش معتقد است که چنین فرایندی، خدایان

جدیدی باب می‌کند و برای آزاد گشتن از یوغ استعمار و خارج شدن از وضعیت حقارت‌بار بندگی سفیدها، مردمان غیرغربی می‌بایست برخی ابزارهای حاکمیتی را به دست آورند، به رقیب، همانند شوند و قدرت‌ش را بخواهند. کل جهان از این به بعد، در سطوح مختلف در یک جامعه فنی واحد سهیم است. آیین جهانی فن، ملت‌ها و انسان‌ها را آماده می‌سازد تا بدون کج خلقی از اوامرش اطاعت کنند (لاتوش، ۱۳۷۹: ۴۱).

سردار با اتکای بر چنین خوانش توسعه‌ای، بین آینده و فرایند توسعه غربی تناظری را می‌یابد. وی با بازخوانی اثر ریچارد/سلاتر نشان داده است که «مگاترندها» اثر نیزبت حاوی نیمی از حقیقت است که نمی‌توان به وضوح تشخیص داد که خود کتاب، بیشتر یک بروشور برای سرمایه‌داری لیبرال است. پیتر دروکر در مدیریت آینده، توصیه می‌کند که انواع شرکت‌های بزرگ با ملحق شدن به فرهنگشان به مثابه آینده‌ای که در حال حاضر با ما است، ظاهر می‌شوند؛ اما از نظر سردار، آینده‌پژوهی تنها به معنای پیش‌بینی آینده نیست، بلکه مراد او از تأمل بر آینده جهان اسلام، شکل دادن به آینده‌ای است که در مسیر ایجاد الگوی مطلوب پیشرفت تمدن اسلامی قرار دارد (سردار، ۱۳۹۱: ۱۳). وی برای رسیدن به این هدف، مدعی پایه‌گذاری معرفت‌شناسی نوینی برای اسلام است که از آن به مثابه بنیانی برای بازسازی تمدن اسلامی در آینده بهره‌جست؛ زیرا در نظر او «حقیقتِ آینده» امکانات و احتمالات متعددی دارد و امری جبری و از پیش قطعیت یافته نخواهد بود و زندگی نیز وحدتی ارگانیک دارد و همه چیز با هم در ارتباط هستند.

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های نظری‌ای که سردار در شکل دادن به آینده جهان اسلام به آن پرداخته است، مسئله «توسعه» می‌باشد. توسعه‌ای که امروزه از سوی فرهنگ و تمدن غرب تنها راه پیشرفت برای جهان قلمداد شده است. در ادامه به بررسی مقوله توسعه در چارچوب مباحث آینده‌پژوهانه وی خواهیم پرداخت.

توسعه چیست؟

سردار با اتخاذ رویکردی پسااستعمارگرایانه با محوریت مسئله «فرهنگ» و «هویت» به ساخت‌گشایی و شالوده‌شکنی گفتمان استعماری و طرح پرسش مجدد از مفهوم «غرب» تحت واکاوی مفهوم «توسعه» می‌پردازد. وی اساساً توسعه را امری غربی دانسته و ورود آن به فرهنگ‌های غیر غربی را امری وارداتی می‌داند (sardar, 2003). به این ترتیب از نظر سردار، ترکیب لغوی «توسعه غیرغربی» به اندازه کافی زاید، زیادی و اطناب‌آمیز است؛ لذا سردار مشکل را در تعریف یا بازاندیشی توسعه نمی‌بیند، بلکه اساساً الگوی توسعه غربی را مناسب کشورهای غیرغربی نمی‌داند و معتقد است وقتی چنین الگویی بر کشورهای غیرغربی تحمیل شود سبب شکل گرفتن وضعیتی پاره‌پاره و مجزا در نظام اجتماعی جوامع غیرغربی می‌گردد. این وضعیت منجر به از جاکندگی و ویرانی جوامعی می‌گردد که مبتنی بر جهان‌بینی‌های سنتی شکل گرفته‌اند.

چنین نگرشی به چిستی امر توسعه را باید در ادامه تأملات توسعه‌ای

اندیشمندانی چون فرانتس فانون (۱۹۶۷)، ادوارد سعید (۱۹۷۸ و ۱۳۸۲)، باهابا (۱۹۹۰ و ۱۹۹۴ و ۱۹۹۹)، گایاتری اسپیواک (۱۹۸۸)، دیپش چاکرابارتی (۲۰۰۰) و ... قرار داد.

تطور مقوله توسعه

توسعه از نظر سردار، واژه‌ای است که حامل اندیشه‌ای برتری‌جو است. وی معتقد است که از زمان آغاز توسعه در غرب، یعنی در اواخر دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰، توسعه، مترادف «پیشرفت»^۱ و «نوسازی»^۲ بوده است (sardar, 2003, :312). «پیشرفت» همواره از زاویه یک فرایند تک‌خطی نگریسته شده است. فرایندی دارای نوعی درجه بندی برای دوری یا نزدیکی به یک حالت خاص؛ پیشرفت برای آن دسته از چیزها در نظر گرفته می‌شود که پایین‌تر از یک سطح خاص قرار دارند: یعنی پیشرفت از یک موقعیت پایین‌تر به سوی موقعیتی بالاتر در یک فرایند است.

سردار معتقد است، فرض اساسی توسعه، بدون توجه به چگونگی تعریف آن، همواره از منظر یک مقصد خطی براساس معیاری استاندارد اندازه‌گیری شده است، آن معیار استاندارد هم تمدن غربی بوده است. در نتیجه، کشورهای غربی به مثابه الگویی در توسعه‌یافتگی در آمده‌اند. الگویی با سیاست‌گذاری‌های صنعتی، اقتصاد بازار آزاد، پیشرفت تکنولوژیکی، نهادهای سیاسی، اجتماعی و

۱ . progress

۲ . modernisation

فرهنگی که بهترین نمونه‌های تلاش‌های انسانی در راستای پیشرفت شده‌اند؛ دیگر ملت‌ها و فرهنگ‌ها تنها به دنبال این الگو به «پیشرفت» و «توسعه» با حفظ فاصله‌ای همیشگی، با هدف تبدیل شدن به مدل غرب هستند اما ملت‌های غیرغربی در تلاش برای توسعه، میراث فرهنگی و سنتی و ارزش‌های مقدس و مذهبی آنها که با «پیشرفت» و «مدرنیزه شدن» دارای تعارض بوده را رها می‌کنند.

چنین نگرشی با نگاهی منفی به تطور توسعه، آن را سازه‌ای وارداتی، اغواگر و تحمیلی بر کشورهای غیرغربی و حمایت شده از سوی آژانس‌های غربی تلقی می‌کند، به طوری که توسعه غربی، محیط بر ذهنیت مطالعاتی و بازاندیشانه متفکران کشورهای در حال توسعه شده است (see to: Rogres, 2004: 13-16)

نسبت توسعه با جهانی‌سازی

سردار با الهام گرفتن از ایده «امپراتوری غرب و فرایند انسان زدایی» فانون (سیدمن، ۱۳۸۸: ۳۴۵)، تحمیل الگوی غربی توسعه به جوامع غیر غربی را نوعی تحمیل‌گری دانسته و چنین تحمیل‌گری را نیز نوعی ابتذال می‌داند و مدعی است که چنین شرایطی به ما اجازه می‌دهد که توسعه را مفهومی جهانی ندانیم و لذا رسیدن به چنین توسعه‌ای را برای همه جوامع و همه زمان‌ها خوشایند ندید.

توسعه در این نگرش، به مثابه پدیده‌ای فرهنگی نگریسته شده است (see

106: Amin, 1989)؛ به عبارت دیگر، توسعه یک محصولی است که از فرهنگ خاصی به وجود آمده است و می‌رود که بر سایر فرهنگ‌ها غلبه پیدا کند، چنانکه غلبه‌اش در مرحله خاصی از تاریخ بشری رخ داده است. هنگامه‌ای که حکمت سنتی در برهه‌ای از تاریخ توسط غرب به دست فراموشی سپرده شد و امروزه در فرایند رقابت بین جهان‌بینی‌ها و مصنوعات مصرفی محلی و غیر غربی، با مصنوعات فرهنگی، سبک زندگی متداول و کالاهای مصرفی غرب، این فرهنگ غیر غربی است که با عقب‌نشینی از سنت‌های مقبول خود، ادامه حیاتش را در قالب فرهنگی نامأنوس استمرار می‌بخشد (sardar, 2003). سردار هم‌نوا با پروفیسور احمد (احمد، ۱۳۸۰: ص ۲۳۲) معتقد است که چنین تعاملی اگرچه سبب تضعیف ساختارهای سنتی جوامع غیر غربی شده است، اما این ساختارها از بین نرفته و همچنان به گزینه‌های مقاومت در برابر حاکمیت مدرنیسم فکر می‌کنند؛ این بدان معناست که زندگی، تنفس و رفتار بر مبنای فرهنگ بومی زیر فشار مستقیم، قدرت بیان و توان پایان ناپذیر نفوذ فرهنگ غربی به همه جنبه‌های فکری و رفتاری مدفون خواهد شد (sardar, 1994: 83-91).

امروزه تسلط فرهنگ غربی و فرایند جهانی‌سازی‌اش از طریق هژمونی‌اش است که «به‌موجب آن دنیای غیر غرب^۱ به‌صورت دنیایی منطقه‌ای و حاشیه‌ای درآمده است» (سعید، ۱۳۹۰: ۴۵). از نگاه سردار این هژمونی حامل فرهنگ نو امپریالیسم است؛ این فرهنگ با تمرکز بر مؤلفه‌های اقتصادی، دارای ابزاری

۱ . non-western

است که سازمان تجارت جهانی، مهم‌ترین آن‌هاست (سردار، ۱۳۸۶: ۹۸). در کنار سازمان تجارت جهانی، ابزارهای دیگری نیز وجود دارد که غرب را در سیطرهٔ بر جهان یاری می‌کند، صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی را نیز باید بدان افزود؛ نهادهایی غیر دموکراتیک و غیر شفاف. امروزه از نظر وی، مهم‌ترین هدف گروه اقتصادی جهانی موسوم به «گروه ۸ کشور صنعتی» هموار کردن مسیر توسعه و پیشرفت برای کشورهای پیشرفته است تا بتوانند در عین حال، دولت‌های دیگر را در نیاز و محرومیت باقی گذارند (سردار، ۱۳۸۶: ۱۰۱). لذا آن چیزی که نادیده انگاشته شده است، خلط بین جهانی سازی با جهان‌گرایی است. دلیل چنین سردرگمی‌ای یک پندار است؛ پنداری که عمل کردن و پذیرفته شدن امری در سراسر دنیا را بتوان به‌مثابه «جهان‌گرایی» تعریف نمود اما سردار معتقد است که پذیرفته شدن و مورد عمل قرار گرفتن الگوهای غربی در نقاط غیر غربی، دلیل بر جهان‌گرایی غرب نخواهد بود، جهان‌گرایی‌ای که خوشایند همه جوامع باشد. درست است که محصولاتی چون همبرگرها، کیک‌ها و نوشیدنی‌های غربی در سراسر دنیا خورده می‌شوند اما کمتر کسی است که چنین رویه‌ای را جهان‌گرایی بداند، بلکه چنین رواج استفاده از محصولات غرب، ناشی از قدرت و غلبه فرهنگی غرب است که بنابر آن، دست به تولید محصولات فکری و غیر فکری زده است.

۱۰ نقش ایالات متحده آمریکا در تحمیل الگوی توسعهٔ غربی بر

«دیگری» غیر غربی

سردار، جهانی سازی را در پیوند با نام «آمریکایی سازی» می بیند. وی معتقد است که آمریکا با روش های گوناگونی، الگوی مطلوب توسعه اش را به دیگر کشورهای جهان دیکته می کند:

۱. انباشت بیشترین ثروت جهان در آمریکا سبب رشد بالای داخلی برای او شده است. با انتخاب دلار به عنوان واحد پولی بین المللی، آمریکا رهبری پول رایج جهانی را در دست گرفته است. گرفتار شدن در دام بحران بدهی برای کشورهای غیر آمریکایی ناشی از غلبه معیارهای رشد ثروت از نظر آمریکاست که به وسیله صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی اعمال شده اند.

۲. با حضور آمریکا، بیشتر کشورهای جهان در صندوق بین المللی پول حرفی برای گفتن ندارند و راهی را که سازمان تجارت جهانی برای او گشوده است، امکان مالکیت خارجی و احاطه و تسلط بر این کشورها را خصوصاً در بخش صنعتی و اعتباری برای او مهیا کرده است. سردار برای مثال، تایلند را مورد اشاره قرار می دهد که پس از بحران های شدید اقتصادی در آسیای جنوب شرقی، صندوق بین المللی پول شرایط بسیار دشواری را بر تایلند و کره جنوبی تحمیل کرد و آن ها را وادار ساخت که رهبری کشورهای خارجی در اقتصاد داخلی شان را بپذیرند و در این میان، در حقیقت ایالات متحده نقش اصلی را بر عهده داشت (سردار، ۱۳۸۶: ۱۰۴). بر اساس بخشی از دستورات صندوق بین المللی پول از تایلند خواسته شد تا در بخش بانکداری داخلی از سیاست های بانک های خارجی تبعیت کند. در چنین فضایی، تکنولوژی و تجارت جهانی

آمریکایی به صورت کاملاً انحصاری یا مشارکتی در سیاست‌های بانکی، نهادهای اعتباری و صنایع مادر در کشورهای در حال توسعه جهان وارد شدند. ۳. ایالات متحده «تجارت آزاد» را چنین تفسیر می‌کند که فقط یک راه وجود دارد و آن ایجاد فضای مناسب برای ورود تکنولوژی و تجارت ایالات متحده به بازارهای جهانی است. سردار معتقد است که «تجارت جهانی» که در حقیقت به معنای جابجایی در زمینه‌های کالا و خدمات از سال ۱۹۸۰ مطرح شد، طبق توافق سازمان تجارت جهانی (WTO) و بانک جهانی پول (IMF) درباره محصولات کشاورزی (AOA)، برنامه تنظیم ساختار (SAPS) تحمیل شد. سردار این توافقنامه که به «پیمان کلاه‌برداری» مشهور است را توافقنامه‌ای می‌داند که طی آن فقر روستائیان تشدید گردید و منجر به ویرانی زندگی‌های کوچک شد. این توافقنامه به ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا این قدرت را می‌داد که تا بتوانند کالاهای خود را بسیار ارزان به کشورهای در حال توسعه صادر کنند، جایی که کشاورزان قدرت رویارویی و رقابت با آن‌ها را ندارند. در این شرایط مردم محلی دچار لطمات فراوانی شدند، تولید پایین آمد و در وضع زندگی مردم وخامت شدیدی پدید آمد و این امر بخصوص در میان مردم فقیر وضعیت اسفناک‌تری داشت. در نتیجه کشاورزان بی‌شماری ناچار شدند از روستاها مهاجرت و در اطراف شهرها زندگی زاغه نشینی را آغاز کنند و با انتخاب شغل‌های پست انگلی، بلکه بتوانند زندگی روزمره‌شان را به نحوی بگذرانند. کشاورزی محلی ویران شد، تولید غذاهای داخلی به دست فراموشی سپرده شد و امنیت غذایی کشور به صورت جدی به خطر افتاد. سردار، این قصه

را همچنان در حال استمرار و تکرار از یک کشور به کشور دیگر ملاحظه می‌کند.

۴. ایالات متحده نوعی خاص از «آزادی اقتصادی» را ترویج می‌کند که دقیقاً آزادی اقتصادی انسان‌های فقیر را ویران می‌سازد. این فرایند کشورهای در حال توسعه را در یک حرکت گزانبیری قرار می‌دهد: از یک سو، ایالات متحده دروازه‌هایش را برای تجارت تکنولوژی‌اش باز می‌کند تا آزادانه وارد شوند و بازارهای جهانی را در تسلط خود بگیرند؛ و از سوی دیگر، مانع از رشد و توسعه صنایع کشورهای در حال توسعه می‌شود و با بستن بازارهای خود بر روی کشورهای در حال توسعه عملاً جلوی صادرات کالاهای آن‌ها را می‌گیرد. این دقیقاً همان چیزی است که به‌عنوان بازار آزاد اقتصادی مطرح می‌شود. این فرایند همچنین در قالب «نو لیبرالیسم» نیز مطرح شده است؛ که در حقیقت بازگشتی به تئوری آزاد یا «آزادی عمل» در اقتصاد قرن ۱۹ میلادی است که دولت از نظارت و دخالت در امور اقتصادی کنار می‌کشد و هیچ نقشی را ایفا نمی‌کند در حقیقت دولت‌های ملی نقش سرنوشت‌سازی را در ترویج و ترغیب همکاری و تجارت ایفا می‌کنند. سردار نقل قولی از «آندرو سیمز» رئیس مرکز برنامه اقتصاد جهانی در موسسه NEF در این باره می‌آورد که می‌گوید: «بنابراین، آنچه که «تجارت آزاد» نامیده می‌شود، بسیار خشن و بی‌رحمانه توسط سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول ترویج می‌شود» (سردار، ۱۳۸۶: ۱۰۶-۱۰۵).

۵. ایالات متحده به‌صورت سیستماتیک تلاش کشورهای در حال توسعه

را در مبارزه با فقر و تغذیه مردمانشان تضعیف می‌کند. این مسئله، امنیت غذایی ملی کشورهای مذکور را دچار بحران ساخت.

۶. سردار معتقد است که ایالات متحده، با این ترند که می‌تواند فقر را از بین ببرد، بر سر کشورهای در حال توسعه کلاه گذاشت. مصادیق این کشورها را از کشورهای آفریقایی می‌آورد که با ایالات متحده وارد توافقاتی دو جانبه شده بودند.

۷. ایالات متحده مرتباً در تلاش بوده است تا نرخ کالاها را در کشورهای در حال توسعه کاهش دهد. مهم‌ترین ابزار آن‌ها شکستن قدرت رقابت چنین کالاهایی با تولید انبوه یا منع واردات آن‌ها از کشورهای در حال توسعه بود. تقریباً هرگونه نگرانی جهانی، از ریسک و امنیت توافقنامه «اندام تغییر یافته ژنتیکی» گرفته تا تنوع زیستی و تغییرات آب و هوایی؛ از حفاظت از منابع و دانش‌های بومی گرفته تا مؤسسات غیر دموکراتیک و قلدر جهانی مانند سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول؛ از عدالت جهانی گرفته تا تجارت آزاد؛ همه چیز به «تجارت آزاد» که خواست اصلی ایالات متحده است باز می‌گردد؛ بدین معنا که آمریکا باید برای انجام هر آنچه که میل دارد، آزاد باشد.

نسبت رشته‌های دانشگاهی با تفکر توسعه در غرب

سردار نفوذ فرهنگ توسعه‌ای غرب را تنها در عرصه‌های اقتصادی و تجاری جستجو نمی‌کند، بلکه وی شکل‌گیری فضای معرفتی خاصی را نیز در کشورهای غیر غربی متأثر از فرهنگ غرب رصد می‌کند؛ وی، رشته‌های

دانشگاهی غرب در حوزه علوم انسانی و اجتماعی را نیز همچون همبرگرها، کیک‌ها و نوشیدنی‌هایی می‌داند که در غرب ساخته شده‌اند و ریشه‌ای در واقعیت خارج از غرب ندارند بلکه سازه‌هایی اجتماعی‌اند که بسط و رشد یافته در درون جهان بینی‌های خاص هستند که مهم‌ترین وظیفه‌شان «یکسان‌سازی در مدل غربی» در بین جوامع غیر غربی بوده است (از کیا، ۱۳۹۲: ۳۰۵).

از نظر سردار، همه فعالیت‌ها و کنش‌های انسانی یا طبیعی و رشته‌هایی که درصدد مطالعه و تأمل بر آن‌ها در حوزه فرهنگ شکل گرفته‌اند ناشی از تفکر خاص و جهان بینی متمایز هستند. توسعه در موارد پیش گفته نیز متأثر از همان فرهنگ بوده و رشته‌هایی که ماهیت سیاسی-اقتصادی و اجتماعی همچون: جامعه‌شناسی، روانشناسی، انسان شناسی و تاریخ به‌طور خاص، فرهنگی‌اند. آن‌ها محصولاتی از فرهنگ خاص و شیوه خاصی از نگرش به جهان هستند. لذا آن‌ها وجود مستقلی نسبت به آنچه که به‌طور اعم جهان بینی یا فرهنگ نامیده می‌شوند، ندارند. ریشه‌ها و مسیر تکاملشان وابسته به جهان بینی‌هاست (sardar, 2003).

چرایی تأسیس رشته‌های دانشگاهی در غرب

اختلاف معرفتی درون رشته‌های متنوع انسانی و اجتماعی غربی، آن گونه که ما می‌یابیم، تنها ظهوراتی خاص از آنچه که جهان بینی غربی از واقعیت و آنچه تمدن غربی به نظرش رسیده و دریافت کرده است می‌باشد. برای مثال تأسیس رشته شرق‌شناسی و تکامل آن به دلیل ساختن «دیگری» از سوی

غربیان بوده است. آن‌ها به‌ویژه اسلام را به‌مثابه یک مشکل مورد مطالعه قرار داده و با هدف کنترل اسلام دست به تحلیل و تأمل زده‌اند؛ یا «انسان‌شناسی» به خاطر فرهنگ‌های غیر غربی ظهور یافت تا بتواند آن‌ها را در راستای وابستگی به غرب، کنترل و مدیریت نماید.

رشته اقتصاد مبتنی بر بینشی است که در قرن هجدهم میلادی حاکم بر انگلستان بود و محصول آمیزش مذهب و نگرش‌های فلسفی دوره‌ای که مروج اندیشه «حق» در برابر تکلیف بود می‌باشد. اتفاقی که رشته اقتصاد رقم زد، آن بود که معیارهایی برای اندازه‌گیری پیشرفت اتخاذ کرد که اگر جوامع دیگر هم بخواهند خود را پیشرفته بدانند باید به آن معیارها نزدیک شوند و جوامع غیر غربی راهی جز آن راهی که غرب رفته است را پیش روی خود ندارند.

به این ترتیب، از نظر سردار، توسعه و نرمال کردن علوم غربی، نشانی از فرهنگ غلبه جوی غرب است. سردار، امپریالیسم غربی و تصورات و ارزش‌های برتری جویانه و تضاد ایجاد شده توسط آن‌ها را در عرصه اقتصاد بسیار عمیق و تثبیت شده می‌داند که حتی نظریه‌های بدیل توسعه یا مدل‌های توسعه پایدار، قادر به از بین بردن آن استیلا نبوده‌اند.

غربیان این‌گونه القا کرده‌اند که اگر ارزش‌های غربی، محور قرار گیرند، می‌تواند منجر به حل مشکلات جهان سوم گردد که مهم‌ترین این ارزش‌ها از نظر آن‌ها، شیوه قانون‌گذاری و مکانیسم قیمت‌گذاری است.

چنین ایمان کورکورانه‌ای به بازار آزاد منجر به نادیده انگاشتن معایب و مواردی از مدل‌های توسعه غربی گردیده است که نه تنها زمینه رشد اقتصادی

برابر را برای کشورهای غیر غربی مهیا نکرده‌اند بلکه با از بین بردن ثروت این جوامع، از آن‌ها نیز حمایت نکردند، فراتر از آن به سیاره زمین نیز آسیب‌های زیادی وارد کردند و آن را برای همگان ناامن نموده‌اند (sardar, 2003).

مبانی انسان‌شناختی اقتصاد توسعه غرب

ایده «منطق غیرقابل اجتناب اقتصاد کلان» و «بازار آزاد» جملگی، بر ایده‌ای مبتنی است که رفتار انسان را ضرورتاً تنش آفرین دانسته، لذا باید تحت کنترل قرار گیرد. این‌ها ارزش‌های مفروضی است که جهانی شده است و توسعه اقتصادی بر آن‌ها مبتنی است. تاکنون هم این ارزش‌ها به‌مثابه ارزش‌های اساسی غرب در نظر گرفته شده‌اند البته در لوای یک رشته علمی که بر دیگر جوامع غیر غربی تحمیل شده‌اند.

سردار برای نمونه، آراء لیپیتز درباره توسعه و چگونگی ظهور ایدئولوژی غرب در آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. ایدئولوژی‌ای که تنها هدف از فعالیت اقتصادی را به حداکثر رساندن سود می‌داند و انتخاب‌های فردی را مهم‌ترین بُعد وجود انسانی خوانده است. سردار معتقد است که اندیشه کاپیتالیستی غربیان، آزادی را برای انسان تا حد امکان خواهان بوده است که این آزادی خواه به‌وسیله دولت و خواه به‌وسیله پذیرش از سوی ارزش‌های جمعی باید علایق و انگیزه‌های انسانی را ارضا نماید.

سردار چنین نگرشی را نه تنها مرکز کاپیتالیسم می‌داند بلکه آن‌ها را محور رشته اقتصاد توسعه نیز می‌داند. چنین نمونه افسار گسیخته‌ای از آزادی‌های

فردگرایانه که جزء جدایی ناپذیر فرهنگ غربی است به طور کامل مخالف چشم اندازهای غیر غربی نگرش به انسان و فردیت او است (sardar, 2003).

نقش نخبگان غیر غربی در ترویج الگوی آینده‌نگرانه توسعه غربی

سردار معتقد است که در پوشش سیاست‌گذاری‌های توسعه، کاپیتالیسم برهنه و عریان‌شده‌ای بر جوامع غیر غربی تحمیل شده است (sardar, 2003).

البته سردار در این بین تمام مسائل را به خارج از مرزهای جوامع غیر غربی انتقال نمی‌دهد؛ وی معتقد است که نخبگان جوامع غیر غربی نیز عمدتاً در امپریالیسم تنظیم‌شده غرب با آنها همکاری می‌کنند و بر سر سفره پرسودی که با استعمار مردم غیر غربی برای غریبان حاصل شده است، نشسته‌اند و خواهان تغییر و تحولی در این راستا نیستند.

اینجاست که کاپیتالیسم و توسعه دست در دست هم در حال طی طریق هستند و جهانی‌شدن رسمی شامل تولیدات فرهنگی کاپیتالیسم و تحمیل آن‌ها به جوامع غیر غربی است. محصولی که تاکنون از سوی ملت‌های جنوب پذیرفته شده است

سردار معتقد است، درحالی که ارزش‌های اروپای قرن هجدهم و ایدئولوژی کاپیتالیسم استمرار یافته است، بدون تردید در بسیاری از پیش‌فرض‌های نظریه‌های توسعه و اقتصاد، ارزش‌های جدید غربی به طور مداوم به مدل‌های جدید از توسعه افزوده شده‌اند.

برای مثال، پروژه بازاندیشی برتون وودز واشنگتن، بر توسعه‌ای عادلانه،

مشارکتی و پایدار تأکید می‌کند؛ یعنی حقیقت امر توسعه را توانمندسازی فقرا و زیان‌دیدگان دانسته و آن را به مثابه یکی از اهداف استراتژیک این برنامه انتخاب کرده است. توسعه در این بازاندیشی به مثابه رشد اقتصادی سالمی تعریف می‌شود که ۱. توزیع کننده گسترده سود است و ۲. برآورده کننده نیازهای نسل حاضر بدون فشار بر نیازهای نسل آینده و نیز ۳. فراهم کننده حقوق بشر و آزادی با حکمرانی مؤثر و دموکراسی سازی افزایشی است (sardar, 2003).

سردار معتقد است جدا از اینکه حقیقت ضروری مدنظر این جریان چیست، اما به مدت پنج دهه است که به اسم اهمیت مردم در فرایند توسعه، ملت‌های غیر غربی در حال تحمل الگوهای غربی توسعه هستند. چنین مدل‌های بازاندیشانه توسعه، ارائه دهنده «گزینه‌های توسعه» به فرهنگ‌های غیر غربی تلقی شده‌اند. سردار معتقد است که بنابر چنین روندی غربیان حق ذاتی برای مردم غیر غربی در توسعه و انتخاب مسیر آن قائل نیستند.

سردار معتقد است که هرگاه ایالات متحده سیاست‌های اقتصادی کشوری را مطابق با خواسته‌های خود نمی‌دید، از طریق ارگان‌هایی مانند سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول آن کشور را له می‌کرد و اگر چنین سیاست‌هایی نیز کارگر نمی‌افتاد، یا مجازات شدیدی را بر آن کشور تحمیل می‌کرد و یا اینکه رهبران چنین کشورهایی را به شکل‌های مختلف از قبیل ترور، کودتا و ... از میان بر می‌داشت (ایران، شیلی و گواتمالا). کشورهای

مستبدی که حاکمانشان انسان‌های دیکتاتور مآب، زورگو و بی‌رحم هستند و به راحتی قوانین حقوق بشر را زیر پا می‌گذارند، در صورتی که سیاست‌های اقتصادی‌شان با سیاست‌های اقتصادی ایالات متحده همخوانی داشته باشد، دوستان آمریکا تلقی می‌شوند (عربستان سعودی، فیلیپین، السالوادور) (سردار، ۱۳۸۶، ص ۱۲۳).

گزینه‌های توسعه مورد حمایت غرب

منسوخ شدن گزینه‌های بدیل پیشرفت در برابر گزینه‌های مطلوب توسعه مورد حمایت غرب، در واقع، معنایی جز پیروزی گسترده فرهنگ سلسله مراتبی و عمودی تمدن غرب، همراه با تمام آثار جهانی‌شدن و استاندارد سازی آن، ندارد (sardar, 1994: 83-91). سردار معتقد است که امروزه امنیت شخصی و مشارکت اجتماعی به مثابه گزینه‌های تحت حمایت توسعه غربی در آمده‌اند. شایان ذکر است که همه جوامع سنتی از این چنین حقوقی مشعوف می‌گردند. امنیت، سلامتی، بهداشت، امید به زندگی بالا نیز خوشایند همگان است. توسعه با تضعیف و سرکوب سنت از یک سو و اعتبار دهی به برخی حقوق گذشته، به تقلیل محتوای چنین حقوق ریشه‌داری در فرهنگ‌های غیر غربی می‌پردازد.

در گزینه‌های توسعه‌ای غرب، اجتماعات روستایی از جماعت‌های شهری جدا شده و زندگی شهری ترویج می‌گردد. با جایگزینی مدل‌های جدید کشاورزی به جای کشاورزی سنتی و آشنایی با سرمایه‌های ناشی از قرض، ناامنی فزاینده‌ای در اجتماعات سنتی ایجاد گردیده است که به‌طور مستمری

در صدد آسیب رساندن به اجتماعات غیر غربی است.

مفهوم «بازنگری در امر توسعه» از منظر سردار

سردار مدعی است، مفهوم بازنگری در امر توسعه، اموری را به عنوان «گزینه‌های» توسعه، جایگزین مدل غالب توسعه ارائه کرده است؛ اما این یکی دیگر از ابعاد مفهوم جدید توسعه است که ارزش‌های پنهان غربی را به جلو می‌برد و زمینه چنین وضعیتی در دوره حاضر، ارتباط توسعه با دموکراسی و حقوق بشر است.

سردار معتقد است گفتمان دموکراسی و حقوق بشر که توسط بسیاری از نویسندگان غیر غربی مورد بحث قرار گرفته است، تکامل‌یافته‌ترین شکل امپریالیسم غربی است.

امروزه توسعه به عنوان کارکردی از الگوی خاص نظم سیاسی معینی در آمده است و مفهومی برای آنچه که انسانی است در آمده است. فرهنگ‌های غیر غربی برای توسعه خود پذیرفته‌اند که لیبرال دموکراسی به سبک غربی آن تنها نمونه ایده آلی است که حکمرانی خوب را به ارمغان آورده و جامعه نیز چیزی بیشتر از انسان‌های خودمختار فردگرا نمی‌باشد.

سردار همچنین معتقد است در خلال دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی دو مفهوم «دموکراسی» و «حقوق بشر» به عنوان چماقی برای کوفتن بر سر غیر غربیان مورد استفاده قرار گرفته است و هدف از آن، مجبور ساختن دیگران غیر غربی برای اتخاذ چنین الگوهای غربی توسعه بوده که از قبل آن،

وابستگی اقتصادی جهان سوم به غرب تضمین و تشویق گردد. نقد مشابهی از سوی سردار بر مفهوم «توسعه پایدار» وارد شده است. وی هدف اصلی توسعه پایدار را پیشنهاد گزینه‌های بیشتر و بیشتر به مردم می‌داند (sardar, 2003).

شیوه معتبر توسعه آن چیزی است که غرب برای جوامع غیر غربی تجویز کرده است و غیر غربیان توسعه را از مدل‌های غربی آن جستجو می‌کنند (اعتبار فرهنگ غرب ناشی از منطق غرب و ساختار اجتماعی)؛ دیگر فرهنگ‌ها باید این چنین مفاهیم توسعه محوری را بپذیرند و محصول این پذیرش، اسارت و چالپوسی فرهنگی است که پیروی از غرب را به ارمغان می‌آورد.

در همین راستا فرهنگ غرب، دست به لکه‌دار کردن جریان‌های مخالف خود با برجسب «بنیادگرایی و بنیادگرایان» به مثابه جریان‌های منحرف بربر و غیر متمدن و وحشی می‌زند که نتوانند به حیات خود ادامه دهند.

در مقابل، سردار فرهنگ‌های سنتی را موجودات پویا و دارای استمرار و نوآوری در تغییر خود طبق منطق و ساختار خودشان دانسته است و فرهنگ‌های سنتی را دارای ظرفیت حل مسائل خود، درون سیستم‌های اعتقادی و معرفتی‌شان می‌داند. سردار در ادامه به ارائه نظر خود درباره آینده توسعه و وضعیت دیگر فرهنگ‌های غیر غربی در آن می‌پردازد.

گفتمان اسلامی سازی دانش در عصر به چالش افتادن غرب

سردار نسبت به گفتمان «اسلامی سازی دانش» در عصری که موجودیت

غرب به مثابه مرجعیت معرفتی به چالش کشیده شده است، خوش بین نیست؛ از نظر وی، غرب سرکوب شده از سوی فرهنگ‌های دیگر، امکان شکل‌گیری نمونه‌های جدیدی از توسعه و رشد را فراهم نموده است. سردار معتقد است، راهی که ایده توسعه به مفاهیم بومی و مقوله‌های دیگری در تمدن‌های غیر غربی منتهی شد را می‌توان به‌وسیله ایده/اسلامی سازی دانش به‌طور فشرده بیان کرد.

از نظر وی، ریشه‌های این گفتمان به دهه ۸۰ میلادی می‌رسد که مبتنی بر واقعیتی شکل گرفته است که همه رشته‌های علوم اجتماعی را سازه‌های فرهنگ تمدن غربی می‌داند و در عمل و واقعیت هیچ معنا و یا وابستگی‌ای به جوامع اسلامی ندارد. ارجاع سردار در این زمینه، به ایده‌های فاروقی و عارف و ابوسلیمان است.

هدف اسلامی سازی دانش

سردار اسلامی‌سازی دانش را تولید رشته‌هایی می‌داند که محصولات طبیعی جهان‌بینی و تمدن اسلام هستند. از این رو از مفاهیم و مقولات اسلامی برای توصیف اهداف و آرزوهایشان استفاده می‌کنند. اسلامی‌سازی دانش به‌وسیله اقتصاد اسلامی حمایت می‌گردد که امروزه ادبیات معتنا بهی را به‌عنوان ذخیره نظری خود دارد. کارهای قابل توجهی هم در رشته انسان‌شناسی شده است که طبق معیارهای اسلامی نباید وجود داشته باشد.

سردار ایده جعفر شیخ ادريس و خورشید احمد را ایده‌های قابل بررسی

برای اسلامی سازی جامعه می‌داند. خورشید احمد بنیان فلسفی رویکرد اسلامی به توسعه را بر چند مؤلفه استوار می‌کند: ۱- توحید ۲- ربوبیت ۳- خلافت حضرت آدم ۴- تزکیه.

سردار به بررسی پنج خصوصیت اساسی توسعه اسلامی از نظر احمد خورشید می‌پردازد:

۱- مفهوم اسلامی توسعه حاوی ویژگی جامع و مانعی از اخلاق و معنویت و طبیعت است.

۲- قلب فرایند توسعه، انسان است.

۳- توسعه در چارچوب اسلامی آن یک فعالیت چند بعدی است.

۴- توسعه اقتصادی شامل شماری از تغییرات است.

۵- اصول پویایی حیات اجتماعی در اسلام بر دو چیز تأکید می‌کند: الف) بهینه‌سازی استفاده از منابع (تسخیر طبیعت و منابع از سوی انسان) و ب) استفاده و توزیع عادلانه و ارتقاء تمامی روابط انسانی بر اساس حقوق و عدالت. سردار معتقد است که ادريس و خورشید در فضایی اندیشه می‌کردند که مفهوم توسعه غرب می‌تواند اسلامی شود. ولی این ایده در ادامه دچار تحول شده است.

توسعه اسلامی شده از نظر سردار

سردار معتقد است توسعه اسلامی شده محصول جا انداختن مفهوم فلاح به جای تزکیه است. عمر چاپرا، فلاح و سعادت را بنیادی‌ترین هدف جوامع

اسلامی می‌داند؛ یعنی فلاح به مثابه حرکت خطی به سوی بهره‌مندی هر چه بیشتر از منابع در نظر گرفته شده است؛ یا وحدت جدید حول منافع و آرزوهای معمولی که می‌تواند مشارکت حول آن‌ها شکل گیرد. خط تمدنی بدون تهدید هویت دیگران غیر غرب یا غرب.

سردار تزکیه را مساوی رشد‌گزینی می‌داند. وی معتقد است، تحلیل مفاهیم اسلامی همچون «تزکیه» برای محققان اسلامی همچون عمر چاپرا، نجات‌اله صدیقی، محمد عبدالمنان و منظر کهف این واقعیت را به ارمغان آورد که توسعه نمی‌تواند اسلامی شود همان‌گونه که الکل نمی‌تواند نوشیدنی اسلامی شود. در نتیجه، مفهوم توسعه به تنهایی نمی‌تواند در کشورهای اسلامی به کار گرفته شود؛ به عبارت دیگر نمی‌توان از این واقعیت شانه خالی کرد که توسعه هیچ معنایی برای جوامع اسلامی ندارد بلکه پیچیدگی توسعه در اصطلاح اسلامی آن نقش برجسته‌ای در میان نخبگان سنتی و مدرن ایفا کرده است؛ یعنی اسلامی سازی توسعه، توجیهی اسلامی برای تبلیغ کاپیتالیسم به‌علاوه توسعه / اسلامی‌شده، فراهم کرده است که به‌طور آشکاری به‌مثابه توسعه منفی توصیف شده است.

مهم نیست که دانشگاهیان مسلمان، توسعه را مجدداً چگونه تعریف کنند تا بتواند اسلامی شود بدون آنکه به‌طور خشونت‌آمیزی با توسعه غربی مواجه شود، توسعه‌ای که شاخصه‌های آن، فرایندی چند بعدی از تغییرات اجتماعی یا «ایده تغییر اجتماعی» یا حرکت یک جامعه از یک حالت به حالت دیگر و یا در سیستمی از ایده‌ها، عقاید و سنت و... تعریف شود بلکه مسلمانان فهمیدند

که جستجو و تحرک جوامع اسلامی به سوی توسعه جستجویی است که آن‌ها را توسط مدلی از توسعه که خود را فراتر از دیگران تعریف کرده است، محدود می‌کند.

آینده‌های چند تمدنی Multicivilisational Futures و وضعیت آسیا در آن

سردار راه خود را از ایده چند فرهنگی «multiculturalism» که مدعی یک تمدن بشری واحد و چند فرهنگ متنوع در آن شده است، جدا کرده و معتقد است، تمدن آن گونه که تا امروز شناخته شده است، تمدنی غربی بوده است و رفتار متمدنانه و تولیدات تمدنی تاکنون با معیار غربی سنجیده شده است لذا اوایل قرن بیستم پایان تمدن‌ها نامیده شد این به معنای ظهور تمدن‌های دیگر است که غیر غربی‌اند. وی برای ادعا خود دلایلی را ذکر می‌کند.

از نظر سردار دو دلیل برای ظهور جهان چند تمدنی وجود دارد:

۱- جریان‌های جمعیت شناختی جهان؛ سردار با توجه به آمارهای جمعیت شناختی، معتقد است در حال حاضر تنها ۱/۶ جمعیت جهان سفید پوست‌اند که در شمال متمرکزند. همین امر سبب شده است، غربیان از آینده‌ای که در انتظار کیفیت و کمیت جمعیتشان است، احساس ترس نمایند. سردار می‌گوید «سفیدها گونه‌ای در معرض خطرند». تمدن غربی با فرایند جهانی سازی فرهنگ غرب، قدرت اقتصادی و تکنولوژی، فرهنگ ساثرکتیو و امپریالیستی غالب خود پیش برنده قرن‌ها استعمارگری غربیان بوده است.

از نظر سردار، ایده جدید و پروژه‌های نوین توسعه‌ای غرب که مبتنی بر جهان‌بینی فرهنگ‌های متکثر و متنوع و متعدد است، ناشی از ترس غربیان از تغییرات جمعیت شناختی‌شان است. «پایان تاریخ» و «نخبه گرایی غربی» دو ایده دیگری است که غربیان ترس خود را از تحولات آینده جهان عموماً و فرایند توسعه خصوصاً نمایان کرده‌اند.

تمدن‌های غیر غربی با جمعیت جوانشان در حال بیان ایده‌ها و انگیزه‌های آینده محورشان هستند که ابتدای خاصی به فرهنگ شخصی خودشان دارد. این مسئله شکل‌دهنده جهانی است که به‌طور متمایزی مختلف است به‌طور نمایانی متنوع‌تر است.

۲- دلیل دوم مربوط به منابع غربی قدرت است. غرب هر چیزی را با معیارهای خودش تعریف کرده است و بقیه جهان آن‌ها را پذیرفته‌اند. این تعاریف امروزه مساوی با science است. مفاهیمی همچون علم، عقلانیت، مذهب، تمدن، آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، توسعه و... .

اما امروزه قدرت غرب برای تعریف پدیده‌ها دچار مشکل شده است. این چالش برای غرب از آسیا شروع شده است اما در آن متوقف نشده است. در این میان، از نظر سردار، نقش نیروهای رادیکال و فرهنگی در به چالش کشیدن قدرت تعریف‌گر غرب بسیار برجسته است. پس از ذکر دلایل سردار مبنی بر ضرورت شکل‌گیری آینده‌های چند تمدنی، در سایه از دست رفتن هژمونی تمدن غربی، وی به وضعیت آسیا در این زمینه می‌پردازد.

سردار وضعیت آینده آسیا را در فضایی که داغ استعمار گذشته و گسیختگی

و ناپایداری حال، همچنان همراه آن است، ذیل سه الگو بررسی نموده و هیچ یک از آن‌ها را کارآمد تشخیص نداده است و خود به ارائه الگوی مطلوب مبادرت می‌ورزد. از نگاه سردار این گسیختگی در همه سطوح فردی یا محلی، ملی یا منطقه‌ای نمایان است و فرد بین هویت سنتی خود و یک محیط «مدرنیزه» که این هویت را حقیقتاً خوار و حقیر جلوه می‌دهد، دو نیم می‌شود. جوامع گوناگون برای بیان خلاق اصالت فرهنگی راهی ندارند و در مخمصه‌ای از مرگ و زندگی بین اصول‌گرایی مذهبی از یک سو و سرتاپا غربی شدن از سوی دیگر، گرفتار آمده‌اند (sardar, 1994).

نقد و بررسی دیدگاه سردار

سردار با اتکای بر نظریه «چند تمدن گرایی» به نقد توسعه موجود می‌پردازد و آن را پدیده‌ای ذاتاً غربی تلقی نموده و امتداد آن در کشورهای غیر غربی را امری تحمیلی و استعماری می‌داند. سردار در اتخاذ چنین رویکردی به طور فزاینده‌ای خصلت پسااستعمارگرایی به خود گرفته است؛ اگرچه سردار را می‌توان روشنفکری تحصیل کرده در چارچوب نظام آموزشی استعماری در نظر گرفت اما تجلی فرهنگ گرایی ضدامپریالیستی وی سبب شده است فرهنگ‌های غیر غربی را به عنوان عاملیت/غایت امر پیشرفت در هر تمدنی تصور کرده و برای تحقق آن بکوشد. چنین نگرشی صرف نظر از هدف‌رهایی‌بخش آن و اهمیتش در «مرکززدایی از تمدن غربی» با چند ایراد اساسی روبرو است:

نخست اینکه، این رویکرد در جهانی که سیاست آن به شکل فزاینده‌ای بین‌المللی و به لحاظ فرهنگی بینافرهنگی شده است، اگرچه در تبیین مسئله خود به مقوله «آینده» حساس شده اما در ارائه راه‌حلش به طور آشکار نوعی «فرهنگ گذشته‌نگر» و نه آینده‌نگر را عرضه می‌کند.

دوم اینکه تغییرات فرهنگی جوامع غیر غربی را نادیده گرفته است و با تقلیل آنها به پدیده استعمار قادر به تفکیک تغییرات بوم‌محور و غیر آن در تمدن‌های غیرغربی نیست؛ چنین رویکردی در نظریه توسعه اغلب مبتنی بر دوگانگی‌های ساده‌انگارانه‌ای همانند مدرنیته و سنت، علم و دانش بومی، غیرشخصی و شخصی و جهانی/محلی هستند. نقد مدرنیسم توسعه از سوی سردار اغلب متوجه همین دوگانگی‌های تفکر مدرنیستی است. با این وصف، باید بین پروژه جهانی‌ساز توسعه آمریکایی به زعم سردار و مدرنیته‌های واقعاً موجود که نسبت به مدرنیته اولیه پیچیده‌تر، فرهنگی‌تر و متفاوت از آنچه که در غرب رخ داد تمایز قائل شد. هم‌گرایی یا واگرایی با مدرنیته غربی بخشی از تجربه فرهنگ‌های غیر غربی بوده است که گاهی دارای منشأیی فعالانه بوده و زمانی با انفعال تحقق یافته است.

سوم اینکه، گونه‌های مختلف هویت فرهنگی در جوامع غیر غربی را ذیل مقوله چند تمدن گرایی درج نموده است اما نمی‌توان وضوح صورت‌بندی‌اش از چندتمدن گرایی را در مقام نظریه یا در مقام سیاست‌گذاری مشاهده کرد. در این وضعیت، نگرش سردار به‌طور ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر با نوعی تضاد بینشی بین چندتمدن گرایی به مثابه نظریه که بر دوگانه «خودی/دیگری تمدنی» متکی

است، و چند فرهنگ‌گرایی در مقام سیاست‌گذاری، که بر مقوله پیشرفت فرهنگی محور مبتنی است، وجود خواهد داشت زیرا پدیده‌ای به اسم یک تمدن واحد در هیچ جای کره خاکی یافت نمی‌شود. همین تضاد در نسبت چند تمدن‌گرایی در سطوح ملی نیز خود را به نمایش می‌گذارد؛ جایی که با تهدید ثبات ملی و ارزش‌های سنتی حتی می‌تواند سبب «تجزیه» این کشورها شود. اصطلاح چند تمدن‌گرایی به پذیرش تنوع در هنر، موسیقی، ادبیات و غذاهای محلی متفاوت متعلق به اقوام مختلف این جامعه تقلیل یافته است. حال اگر تنوع فرهنگی در نظام حقوقی، قوانین کار، نهادهای آموزشی و سیاست‌گذاری دولت در زمینه خدمات اجتماعی لحاظ شود و زمینه مشارکت توسعه‌ای برای گروه‌های قومی و خرده فرهنگ‌های زبانی خواهان ایفای نقش توسعه‌ای مهیا شود، می‌توان آن را ناظر به پیشرفت جامعه تلقی کرد؛ لذا اگرچه نسخه چند تمدن‌گرایی سردار برای تمدن‌های موجود و زنده جهان با فرهنگ‌های مختلف است اما در واقع چنین ایده‌ای ناتوان از شناخت دقیق و ارائه مدلی برای همکاری و تعامل بین تمدن‌ها از یک سو و خرده فرهنگ‌های غیر غربی مستقر در کشورهای پیشرفته جهان از سوی دیگر است و راه‌حل او امکان فراتر رفتن از پذیرش هنرها، سنت‌های موسیقایی، ادبیات و سایر جلوه‌های فرهنگی‌شان از سوی غربیان، به جای سرسپردگی به الگوی توسعه‌ای غالب که به دنبال تحقق الگوی مطلوب فرهنگی خود در آن جوامع باشند، وجود نداشته است و همین مسئله در کشورهای غیر غربی نیز به نوعی دیگر وجود دارد. پس این نسخه اگرچه وجهه‌ای بین‌تمدنی دارد اما به سرعت، با از دست

دادن کارایی متعاملانه خود، به واحدهای محلی، آنهم با نگرشی ضدتوسعه‌ای، زمینه واپس‌گرایی و تعمیق عقب‌ماندگی را مهیا می‌کند.

چهارم اینکه، در جایی که پویایی‌های غیرخطی غالب است، سیاست‌گذاری یک «اقدام ملایم» (Gentle Action) است (الیوت و کیل، ۱۹۹۷: ۷۳) که ضرورت دارد به ایده‌های معرفتی و نظری ناظر به توسعه پیوست شود. شاید این معنی برای برخی از تمدن‌ها و فرهنگ‌های آن نظیر ادیان شرقی (مثل wu-wei) نسبت به «عدم مداخله» سیاستگذارانه تفسیری صادقانه‌تر باشد تا ادیانی چون اسلام که ظرف تحقیقشان گستره حاکمیتی حیات انسانی اعم از امر اقتصادی، امر سیاسی، امر اجتماعی، امر فرهنگی و امر انسانی است؛ بنابراین، نظریه چندتمدن‌گرایی در عمل منتج به جهت‌گیری‌های پیچیده‌ای می‌گردد که ابهاماتی با خود به همراه دارد. توجه به پیامدهای ناشی از تفاوت‌های کوچک می‌تواند چندین معنی داشته باشد: به مثابه حساسیت به شرایط محلی و تفاوت‌های فرهنگی و یا پادزهری برای شرایط محلی و اجرای واقعی مداخلات توسعه باشد. این امر به معنی چرخش فرهنگی در توسعه و بازگشت انسان‌شناسی ضدفرهنگ ماشینی به توسعه است که تلاش‌های بخشی از جریان روشنفکری اروپایی در آن، دارای فضل تقدم می‌باشد، همچنین به معنی توجه به ابعاد سازمانی و مدیریتی توسعه در سطوح ملی و نیز اشاره به تحلیل نهادی است.

سهم نظریه چند تمدن‌گرایی در علوم اجتماعی، مقدماتی و طرح‌واره است. تمایز گذاری بین پویایی‌های خطی و غیرخطی گاهی مورد استفاده قرار گرفته

است، اما ناقص‌تر از آن است که بتواند در سطح وسیع مورد استفاده قرار گیرد. در حال حاضر و با گذشت زمان، فرایندهای توسعه به شکل منحنی در نظر گرفته می‌شوند، نه خطی. توسعه هم اشاره به برداشت فرایندی (همان‌طور که در جریان توسعه یک جامعه توسعه می‌یابد) و هم مداخله‌ای (همان‌طور که در توسعه باید یک جامعه را توسعه داد) دارد.

پنجمین ایراد توسعه‌اندیشی سردار، مبالغه یا ادعای بزرگش نسبت به مداخله تمدن غربی با اتکای بر فرهنگ غالبش در پدیده‌های نسبتاً فرهنگی توسعه‌ای در نهادهای اقتصادی، آموزشی، فرهنگی و صنعتی، همچون «بانکداری اسلامی»، «اسلامی سازی دانش»، «توسعه اسلامی» و مفاهیمی از این دست است که امروزه در برخی از کشورهای اسلامی در حال اجرا می‌باشد. چنین نگرشی زمینه اقدامات مؤثر و تدریجی برای برون رفت از وضعیت رکود این کشورها را مهیا کرده و خود موجب سیطره ماندگار مداخله مبتکرانه در زندگی مردم شده است.

نتیجه‌گیری

توسعه به مثابه یک امر فرهنگی، نگرش‌ها را از یک «ما»ی استعلایی فرارونده از زمان و مکان که از سوی «من» غربی به تصویر کشیده شده بود به سمت یک «ما»ی جمعی متعین، سرزمینی و بومی سوق داد؛ مسیری که تا پیش از این، رسیدن بدان و تحقق خارجی‌اش جز از طریق «یک» خطاً معین غربی‌شدن میسر انگاشته نمی‌شد به مسیری بدیل جایگزین کرد که آینده‌اش

را به سرنوشتِ «ما»ی غربی گره نمی‌زد؛ لذا پرداختن به ابعاد و مسائلِ مربوط به «هویت» چنین مایی برای تحقق‌الگویی خاص از پیشرفت سبب شد که سرِ انسان غیرغربی را از سوی آسمان غرب به زمین غیرغرب برگرداند و ظرفیت‌های «خود» را بازخوانی نموده و مسیر «بازگشت» به چنین خودی را مهیا نماید.

عوامل متعددی زمینه‌ساز چنین «چرخشی» شدند؛ اتمام دومین جنگ بین‌المللی، ناکارآمدی تلقی‌های ابزارانگارانۀ اقتصادی و کلان‌نگرِ سیاسی از امر توسعه و ضرورت مواجهۀ انتقادی با اندیشه توسعه، روند توسعه‌اندیشیِ جهانی را تحت تأثیر خود قرار داد؛ با وقوع «چرخش زبانی»، اهمیت جایگاه انسان و اقتضائات وجودی، معرفتی و فرهنگی او به سربرآوردنِ تلقی دیگری از توسعه منجر شد که ضرورتاً صبغۀ غربی ندارد؛ لذا در این نگرش، فرایند توسعه‌اندیشی همواره مسیری یک سویه از تمدن غربی به تمدن‌های غیرغربی و تقویت‌کنندۀ رویکرد نوسازی را طی نکرده است بلکه در همان جوامع برساختۀ غربی همچون جوامع «سنتی»، «در حال توسعه»، «جدید»، «توسعه نیافته» یا «نوظهور» در برابر نگرش غربی از وضعیت توسعه در کشورهای خود عکس‌العمل نشان داده و الگویی خاص از توسعه را به تجربه در آورده‌اند. در این پژوهش نشان داده شد که کلیدی‌ترین رویکرد ضیاءالدین سردار

به مقولات نظریِ متعددی چون: اسلام، توسعه، آینده، توسعه‌پژوهی و آینده‌نگری وی در این عبارت نهفته است که آینده جهان اسلام و حفظ حیات پویای آن وابسته به شناخت ظرفیت‌های موجود در فرهنگ معرفتی و عملی

اسلامی و الگوهای تمدن‌ساز رقیب در آینده‌ای چندتمدنی است. استفاده از ظرفیت‌های فرهنگ اسلامی برای ایفای نقش در ساختن آینده‌ای چندتمدنی در جهان از یک سو و بازخوانی امر توسعه در آن شرایط، ضروری می‌سازد دستاوردهای سردار در این زمینه مورد تأمل قرار گیرد. پرداختن به مسئله توسعه از دغدغه‌های نظری سردار بوده و در بسیاری از آثار وی به انحاء مختلفی بر آن متمرکز شده است. سردار معتقد است در آینده، هویت هر تمدنی به‌وسیله معرفت‌شناسی، تاریخ و فلسفه حیات منحصر به فرد خودش شکل خواهد گرفت؛ بدیل‌هایی برای ایده توسعه از تلاش و کشمکشی که هر تمدنی برای تعریف هویتش در اصطلاحاتی که برای آن مهم و بااهمیت تلقی شده است و متعهد به آن است، شکل خواهد گرفت. لذا توسعه در نزد وی دیگر امری صرفاً اقتصادی یا تکنولوژیکی نیست بلکه سویه‌های فرهنگی و تمدنی در شکل‌گیری الگوی خاصی از پیشرفت برای سردار همواره مورد سؤال بوده است. با این وصف، در جهان چند تمدنی هر تمدنی مبتنی بر فرهنگ معیار خود باید مدل پیشرفت خود را ارائه دهد.

فهرست منابع

۱. احمد، اکبر (۱۳۸۰)، «پست مدرنیسم و اسلام»، در کتاب پست مدرنیته و پست مدرنیسم، ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری، تهران: انتشارات نقش جهان.
۲. ازکیا، مصطفی، دانش مهر، حسین و رشید احمدش (۱۳۹۲)، توسعه و مناقشات پارادایمی جدید (جلد اول)، تهران: شرکت انتشارات کیهان.
۳. سردار، ضیاءالدین (۱۳۹۱)، «درباره آینده اسلام؛ گفتگو با ضیاءالدین سردار»، ترجمه روح‌الله محمودی، دین، شماره ۱۷۹.
۴. سردار، ضیاءالدین، مریل وین دیویس (۱۳۸۶)، چرا مردم از آمریکا متنفرند، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: انتشارات کیهان.
۵. سعید، ادوارد (۱۳۸۲)، فرهنگ و امپریالیسم، ترجمه اکبر افسری، تهران: انتشارات توس، چاپ اول.
۶. سعید، بابی، اس (۱۳۹۰)، هراس بنیادین (اروپا مداری و ظهور اسلام‌گرایی)، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران: موسسه انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم با بازنگری.
۷. سیدمن، استیون (۱۳۸۸)، کشاکش آراء در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
۸. لاتوش، سرژ (۱۳۷۹)، غربی‌سازی جهان، ترجمه امیر رضایی، تهران: نشر قصیده، چاپ اول.
۹. هال، استوارت (۱۳۸۶)، غرب و بقیه: گفتمان و قدرت، ترجمه محمود متحد، تهران: نشر آگه، چاپ یکم.

1. Amin, samir (1989) eurocentrism. Translated by russel moore. London: Zed.

2. Bhabha, H.K (1990) "staging the politics of difference: homi bhabha's critical literacy", in G.A. olson and l. worsham (eds) *Race, Rhetoric, and the postcolonial*, albany, NY: suny press.
3. Bhabha, H.K (1994) *the location of culture*, routledge, london.
4. Rogres, Alan. (2004) "nen-formal education, flexible shcooling or participatory education?", published by comparative education research center (CERC) and kluwer academic publishers.
5. Sardar, ziauddin (1994) *asian cultures: between programmed and desired futures*. In *the futures of cultures*. Unesco, pp.83-91
6. Said, e.w. (1993) *culture and imperialism*, london, chatto & windus.
7. Sardar, Ziauddin.(2003) *Islam, Postmodernism and Other Futures: A Ziauddin Sardar Reader*, Edited by: Sohail Inayatullah and Gail Boxwell
8. spivak, G. (1988), "a critique of postcolonial reason: toward a critique of the vanishing present", Cambridge, MA: harvard university press.
9. spivak, G. (1990) "can the subaltern speak?" , in c. nelson and l. Grossberg (eds) *marxism and interpretation of culture*, chicago: university of illinois press.
10. Williams, p. & Chrisman, L. (1994) "colonial discourse and postcolonial theory: a readert", New York: columbia University Press.
11. ziauddin (1994) *asian cultures: between programmed and desired futures*. In *the futures of cultures*. Unesco, pp.83-91.
12. Chakrabarty, d. (2000) *provincializing Europe: postcolonial thought and historical difference*, Princeton, Princeton university press.
13. Elliott, E. and D. Kiel (1997) 'Nonlinear dynamics, complexity and public policy', in Eve et al. (eds), pp. 64-78.
14. Fanon, F. (1967) *The wretched of the earth*. Harmondsworth: Penguin.

